



پیغام عشق

قسمت هشتصد و هشتاد و سوم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۲۷ گنج حضور، بخش چهارم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۳۸

از آفتابِ مشتعلِ هر دمِ ندا آید به دل

تو شمعِ این سر را بهل، تا باز شمعت سرزند

دائماً از آفتابِ مشتعل، از خود زندگی و یا از عارفی که به بی‌نهایت خدا زنده شده، به دل انسانی که پذیرا باشد این ندا می‌رسد که این شمعِ سرت را خاموش کن، یعنی عقلِ من‌ذهنی‌ات را در این لحظه رها کن تا از طریق فضاگشایی یک شمعی از خرد کل در تو روشن شود.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۲۷

همچو اسماعیل، پیشش سرِ ینه

شاد و خندان پیشِ تیغش جان بده

همان‌گونه که اسماعیل در برابر ابراهیم، سر بر زمین نهاد و تسلیم شد، تو نیز در این لحظه پیش خداوند و یا سخنان مولانا سر تعظیم فرود آور، فضا را باز کن و تسلیم شو. در برابر تیغ شناسایی حضورِ ناظرِ جانِ من‌ذهنی و همانیدگی‌ها را بده، و شادان و خندان، راضی و خشنود باش.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۲۸

تا بماندِ جانتِ خندان تا ابد

همچو جانِ پاکِ احمد با احد

به سبب‌سازی‌های ذهن توجه نکن تا جانت تا ابد در این لحظه به خدا زنده شده و خندان و جاودانه شود. مانند جانِ پاک حضرت رسول که با خدا یکی شده و شادان بود.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۵۴۶

که اشتِهارِ خلق، بندِ مُحکَم است

در ره، این از بندِ آهن کی کم است؟

*اِشتِهار: مشهور بودن

مواظب باش شهرت و آوازه بین مردم و جدی گرفتن مقام معنوی نه تنها موجب رهایی تو نمی‌شود بلکه بند محکم است. در راه آزاد شدن از من ذهنی این بند سنگین کم‌تر از بند آهن نیست.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۰۸

عقل، قربان کُن به پیشِ مصطفی

حَسْبِيَ اللَّهُ كُوْهُ كَهِ اللَّهُامْ كَفِي

عقلِ من ذهنی خود را در پیش خرد برگزیده که از فضای گشوده‌شده به دست می‌آید، قربانی کُن و بگو خدا برای من کافی است؛ زیرا خداوند بسنده است.

قرآن کریم، سوره زمر (۳۹) آیات ۳۶ و ۳۸

«أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ...»

«آیا خدا [عقلی که از فضای گشوده‌شده می‌آید] برای نگهداری بنده‌اش کافی نیست؟»

«... قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ...»

«... بگو خدا برای من بس است...»



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۳۶

چون که بر سرِ مر تو را ده ریش هست

مرهَمَت بر خویش باید کار بست

حالا که در سرِ تو ده زخم وجود دارد، مرهم خود را سر دیگران مگذار، برای زخم‌های سرِ خود به کار ببر. [کسی که در سرش این همه عیب و ایراد و مسئله دارد باید عقل خودش را با فضاگشایی درست کند و مسائل خودش را حل کند. چراکه دوا و داروی زخم‌ها از فضای گشوده شده درونش می‌آید.]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۳۷

عیب کردن ریش را داروی اوست

چون شکسته گشت، جای اِرْحَمُوسْت

*اِرْحَمُوا: فعلِ امر به معنی رحم کنید.

هرگاه تو زخمِ من‌ذهنی و همانیدگی را عیب خود بدانی، این عیب کردن، همان داروی دردهای توست. وقتی زندگی روی تو کار کند متواضع و شکسته می‌شوی، در این صورت سزاوارِ لطف و رحمت خدا و کارگاه زندگی خواهی شد.

حدیث

«اِرْحَمُوا تُرْحَمُوا.»

«رحم کنید، تا بر شما رحم شود.»



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۳۸

گر همان عیبت نبود، ایمن مباش

بوک آن عیب از تو گردد نیز فاش

اگر عیبی در تو وجود نداشت مطمئن و خاطر جمع نباش که آن را نداری. ای بسا همان عیب بعدها از تو سربزند و وجودش را در خودت متوجه شوی. [پس فضاگشایی کن تا با چشم عدم ببینی که آن عیب در تو هست یا نه.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۳۸

غیر مُردن هیچ فرهنگی دگر

در نگیرد با خدای، ای حیلہ‌گر

ای منِ ذهنی نیرنگ‌باز، در پیشگاهِ حق هیچ فضل و هنری مؤثر نمی‌باشد و هر فن و تکنیک ذهنی بی‌ارزش است مگر مردن به منِ ذهنی، انداختن سر منِ ذهنی و زنده شدن به بی‌نهایت خدا.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۳۹

یک عنایت به ز صد گون اجتهاد

جهد را خوف است از صد گون فساد

یک «عنایت» و توجه زندگی که با فضاگشایی به دست می‌آید، بهتر از صد گونه کار با ذهن است؛ چراکه هر گونه جهد بدون عنایت و کوشش با منِ ذهنی باطل است، هدف را در معرض «فساد» قرار داده و مانع رسیدن انسان به خدا می‌شود.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۴۰

وَأَنْ عَنایت هست موقوفِ مَمات

تجربه کردند این ره را ثَقَات

*مَمات: مرگ، در اینجا مردن به من ذهنی

*ثَقَات: کسانی که در قول و فعل موردِ اعتمادِ دیگران باشند، جمعِ ثَقَه، مراد کسانی که به حضور زنده شده‌اند.

عنایات زندگی موقوف و وابسته این است که انسان در این لحظه با فضاگشایی و حضور ناظر نسبت به من ذهنی بمیرد و در هر فرصتی که من ذهنی می‌خواهد خودش را نشان دهد با حضور ناظر به آن نگاه کند و جانش را بگیرد. این راه را انسان‌های مورد اعتمادی هم چون مولانا تجربه کرده‌اند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۴۱

بلک مرگش، بی‌عنایت نیز نیست

بی‌عنایت، هان و هان جایی مایست

حتی مردن نسبت به من ذهنی هم بدون عنایت الهی ممکن نیست. مراقب باش هرگز در هیچ مرحله‌ای از زندگی بدون عنایت الهی و مرکز عدم وقت را تلف نکنی. کاری کن توجه و لطف زندگی به تو برسد و این تنها با فضاگشایی میسر است.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۹

چون ز مُرده زنده بیرون می‌کشد

هرکه مُرده گشت، او دارد رَشد



*رشد: به راه راست رفتن

چون خداوند از مرده من ذهنی، زندگی و هشیاری انسان را بیرون می کشد، هرکسی که در این لحظه به صورت حضور ناظر بلند می شود و نسبت به من ذهنی می میرد او هدایت زندگی را دارد و به وسیله خداوند راهنمایی می شود.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰

چون ز زنده مرده بیرون می کند

نفس زنده سوی مرگی می تند

*می تند: می گراید

خداوند از وجود انسانی که از جنس خودش و زندگی است و به صورت حضور ناظر من ذهنی را تماشا کرده و بی اثرش می کند، مردگی من ذهنی را بیرون می آورد بنابراین این نفس زنده دائماً خراب کاری می کند و به سوی مرگ پیش می رود. [من ذهنی بدون ناظر دائماً به ما ضرر می زند، تا ما بفهمیم عقلش به درد نمی خورد. این قانون زندگی است که خداوند از خودش، که در ماست، می خواهد این مردگی نفس را هر لحظه بیرون کند. وقتی از او می بریم و من ذهنی می شویم، این من ذهنی دائماً حول نابود کردن خودش می چرخد.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۱

مرده شو تا مخرج الحی الصمد

زنده یی زین مرده بیرون آورد

*مخرج الحی: بیرون آورنده زنده

ای انسان، هشیارانه با فضاگشایی و صبر نسبت به من ذهنی ات کوچک شو و بمیر، زودتر باید این را بفهمی که همانیدگی ها را از مرکزت بیرون کنی تا خداوند که بیرون آورنده زندگی و بی نیاز است زنده ای را از مرده من ذهنی تو بیرون آورد.



قرآن کریم، سوره انعام (۶)، آیه ۹۵

«إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكَمُ اللَّهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ.»

«خداست که دانه و هسته را می شکافد، و زنده را از مرده بیرون می آورد و مرده را از زنده بیرون می آورد. این است خدای یکتا. پس، چگونه از حق منحرفتان می کنند؟»

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۴۶

رو محو یار شو، به خرابات نیستی

هر جا دو مست باشد، ناچار عربده ست

ای انسان، برو به خرابات نیستی، مرکز عدم و در فضای گشوده شده محو یار شو. اگر در جایی دو مست حضور داشته باشند، ناچار صدای عربده و نعره است. [در وضعیت فعلی دو مست وجود دارد، یکی خداوند است که به خودش زنده و دائماً مست است و یکی ما که باید مثل او به خودش مست باشیم اما چون در ذهن هستیم عربده ما ناجور و بد و ناهماهنگ است. وقتی محو یار شویم این جا هردو مست واقعاً از جنس هم می شوند که از آن ها عربده و نعره عشق به گوش می رسد.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۶

ساخت موسی قدس در، باب صغیر

تا فرود آرند سر قوم زحیر

*قوم زحیر: مردم بیمار و آزار دهنده

حضرت موسی در قدس، دری کوچک ساخت تا قوم زحیر که بیمار دل و متکبر بودند هنگام ورود به آن، سر خود را خم کنند. باب صغیر معادل جهنم افسانه من ذهنی ست که خداوند در مرکز انسانی که خود را بی نیاز می پندارد و پر از توهم است ساخته و درد تولید می کند تا انسان دردمند تسلیم شده و متوجه احتیاجش به خداوند شود.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۷

زآنکه جَبَّارِان بُدند و سرفراز

دوزخ آن بابِ صغیر است و نیاز

*جَبَّار: ستمگر، ظالم

حضرت موسی بدین جهت آن در را کوچک ساخت که قومش، مردمی ظالم و گردنکش بودند. برای انسانی که خود را بی‌نیاز از خدا می‌داند، سر من‌ذهنی دارد و می‌خواهد از دید دیگران بهتر دیده شود نیز، دوزخ همان من‌ذهنی اوست که مانند آن در کوچک، جایی برای تسلیم، سجده و اظهار نیاز به خداوند است.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۹۷

ای دهندهٔ قوت و تمکین و ثبات

خَلق را زین بی‌ثباتی ده نجات

*تمکین: قبول کردن، استعداد انسان برای ماندن در حالت تسلیم یا استعداد فضاگشایی مداوم

ای خداوندی که غذای روح، قدرت فضاگشایی، تمکین و استقرار در فضای یکتایی را عطا فرمودی، انسان‌ها را از این بی‌ثباتی‌ای که در ذهن دارند نجات ده. ریختن خرد زندگی به فکر و عمل انسان از این استقرار و ثبات سرچشمه می‌گیرد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۹۸

اندر آن کاری که ثابت‌بودنی‌ست

قایمی ده نفس را، که مُثَنّی‌ست

*مُثَنّی: خمیده، دوتا، در اینجا به معنی سست‌کار و درمانده



خداوندا، در راه زنده شدن انسان به خودت که با ثابت بودن و مستقر بودن در فضای گشوده شده صورت می گیرد نه با تغییر حالات ذهنی، هشیاری را روی ریشه خودت مستقر کن.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۱

اگر نه عشق شمس الدین بدی در روز و شب ما را

فراغت‌ها کجا بودی ز دام و از سبب ما را؟!

اگر عشق شمس الدین که همان فضای گشوده شده و اتحاد بین ما و خداوند است، لحظه به لحظه میسر نبود، ما از دام همانیدگی‌ها و سبب‌سازی من ذهنی راحتی و آرامشی نداشتیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۱

بت شهوت برآوردی، دمار از ما ز تاب خود

اگر از تابش عشقت، نبودی تاب و تب، ما را

اگر تابش عشق خداوند، قدرت شناسایی همانیدگی‌ها و امکان فضاگشایی نبود که به ما خرد و قدرت انداختن همانیدگی‌ها را بدهد و امکان طلوع خورشید زندگی از درونمان وجود نداشت آن گاه بت من ذهنی که به چیزهای این جهانی شهوت بسیاری دارد، دمار از روزگار ما درمی آورد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۹

من بنده آن عاشق کاو نر بود و صادق

کز چُستی و شب‌خیزی از مه کُلهی یابد

*نر: مجازاً قوی، تمام قوت و کامل



من بنده آن عاشقی هستم که او واقعاً نترس، شجاع و صادق است، می‌خواهد به خدا زنده شود. آن قدر چُست و شب‌خیز است که هر لحظه در شبِ ذهن به‌عنوان حضورِ ناظر بلند می‌شود و از خداوند کلاهِ حضور را می‌گیرد و به او زنده می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۵۶

هین قُمِ اللَّیْلَ که شمعی ای همام

شمع اندر شب بُود اندر قیام

*همام: ارجمند

به‌هوش باش ای انسان، در شب‌هنگام از خوابِ ذهن برخیز که تو شمع هستی. شمع را در شب روشن می‌کنند. شمع در تاریکی شب ایستاده و فروزان است. [برخاستن یعنی فضاگشایی و روی زندگی قایم شدن].

قرآن کریم، سوره مَزْمَل (۷۳)، آیه ۲

«قُمِ اللَّیْلَ إِلَّا قَلِيلاً.»

«شب را زنده بدار، مگر اندکی را [هرچه می‌توانی در ذهن بیدار باش و فضا را باز کن، اگر به ذهن و خواب همانیدگی‌ها رفتی دوباره برگرد و قیام کن.]»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۷۸

زورِ جانِ کوه‌کن، شَقِّ حَجَرِ

زورِ جانِ جان، در اِنْشَقِّ الْقَمَرِ

*شَقِّ حَجَرِ: شکافتن سنگ

*اِنْشَقِّ الْقَمَرِ: شکافتن ماه



قدرتِ من ذهنی محدود به شکافتن سنگ است، اما قدرت انسانِ فضاگشا، ماهِ من ذهنی را دو نیم می‌کند، به‌طوری که خودش را از زمان روان‌شناختی گذشته و آینده جمع کرده و در این لحظهٔ ابدی ساکن می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۶۹۲

پس شما خاموش باشید اَنْصِتُوا

تا زبان تان من شوم در گفت و گو

[مولانا از زبان زندگی می‌گوید:] پس شما ذهن را «خاموش» کنید، فضا را باز کنید و فرمان «اَنْصِتُوا» را اجرا کنید تا من «زبانتان» شوم و خودم را از طریق شما بیان کنم و در گفت‌وگوها هم از طریق من سخن گفته شود و هم شنیده شود نه از طریق من ذهنی، در این حالت من ذهنی که کنار برود مسائلتان حل خواهد شد و اختلافی با یک‌دیگر نخواهید داشت.

قرآن کریم، سورهٔ اعراف (۷)، آیهٔ ۲۰۴

«وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ.»

«چون قرآن خوانده شود [وقتی خداوند قرآن درون سینه شما را می‌خواند] به آن گوش فرا دهید و خاموش باشید [ذهنتان را خاموش کنید]، شاید مشمول رحمت خدا شوید.»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۱۵

تو ز قرآن بازخوان تفسیر بیت

گفت ایزد: ما رَمِيتَ إِذْ رَمِيتَ

تو تفسیر این بیت را از قرآن بخوان که خداوند تیر می‌اندازد تو تیر نمی‌اندازی. یعنی برای آن که خداوند از طریق ما فکر کرده و خودش را بیان کند، باید سر من ذهنی بیفتد.

قرآن کریم، سوره انفال (۸)، آیه ۱۷

«... وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَئِنَّ اللَّهَ رَمَى ...»

«... و آن گاه که تیر می انداختی، تو تیر نمی انداختی، خدا بود که تیر می انداخت ...»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۱۶

گر بیرانیم تیر، آن نی ز ماست

ما کمان و تیراندازش خداست

اگر تیرهای فکر و عملمان را بیرانیم درحقیقت این پرانیدن تیر، از ما نیست؛ کمان در تیر انداختن تیر هیچ دخالت و مقاومتی ندارد و مستقر است. با حرف زدن اغتشاش ایجاد نمی کند. ما نیز باید کمان باشیم. برای این که کمان باشیم باید ذهنمان را خاموش کرده، حرف ننزیم، بی مقاومت و قضاوت باشیم تا خدا از طریق ما تیر بیندازد و فکر و عمل کند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۰۸

غیر نطق و غیر ایماء و سِجَل

صد هزاران ترجمان خیزد ز دل

*ایماء: اشارت کردن

*سِجَل: در این جا به معنی مطلق نوشته

غیر از حرف زدن و غیر از ایما و اشاره و نوشتن، صدها هزار نوع انرژی و برکتی که برای من ذهنی ناشناخته است، از دل انسان فضاگشا به کائنات فرستاده می شود و خداوند از طریق او خودش را بیان می کند.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۹۶

پس ریاضت را به جان شو مشتری

چون سپردی تن به خدمت، جان بری

پس اینک بدان که باید با دل و جان خواهان و مشتری ریاضت و درد هشیارانه باشی و با اختیار و انتخاب همانیدگی‌ها را شناسایی کرده و بیندازی. فضا را باز کن و اجازه بده قضا و کن‌فکان روی دردها و همانیدگی‌هایت کار کند تا جان سالم به‌در ببری.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۹۷

ور ریاضت آیدت بی‌اختیار

سر بنه، شکرانه ده، ای کامیار

ای کامروا، اگر بی‌اختیار و اراده تو با خواست زندگی سختی درد هشیارانه به تو روی آورد سر من ذهنی را بده، سر تسلیم فرود آر، شکر کن و شکرانه بده که آن ریاضت موجب کامیابی، پیروزی و آزادی هشیاری تو از بند آن همانیدگی و زنده‌تر شدن تو به خداوند شد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۹۸

چون حقت داد آن ریاضت، شکر کن

تو نکردی، او کشیدت ز امر گن

وقتی خداوند متعال چنین ریاضت و درد هشیارانه‌ای را پیش آورد شکر خداوند را به جای بیاور. تو به اختیار خودت آن ریاضت را انتخاب نکردی بلکه برای انداختن سر من ذهنی‌ات قضا و «امر گن» این کار را کرد.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۱۹

یا بُود کز عکسِ آن جُوهای خمر

مست گردم، بو بَرَم از ذوقِ امر

یا شاید آن لحظاتی برسد که جوهای شراب، شادی بی سبب، خرد و قدرت زندگی، حس امنیت و حس هدایت با فضاگشایی از من گذرد، مست شوم و لذتِ امر و اطاعت از فرمان الهی را بچشم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۶۹

دل نباشد غیر آن دریای نور

دل نظرگاهِ خدا، و آنگاه کور؟

تنها دلی «دل» است که باز شود و دریای هشیاری باشد. آیا ممکن است دلی که خداوند می خواهد از طریق آن و با چشم عدم نگاه کند «کور» شود و با عینک همانیدگی ها ببیند؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۷۰

نی، دل اندر صد هزاران خاص و عام

در یکی باشد، کدامست آن کدام؟

نه، آن دلی که منظر خداوند است حتی در میان صدها هزار تن از خواص و عوام پیدا نمی شود. آن دلی که دریای نور الهی است فقط در یک نفر می تواند پیدا شود، اما آن شخص کیست؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۷۱

ریزه دل را بهل، دل را بجو

تا شود آن ریزه چون کوهی ازو

ای انسان این ریزه دل، من ذهنی، را بینداز. دل اصلی و دل انسان کامل و زنده شده به خداوند را بجو تا این ریزه دل نیز با فضاگشایی هم چون کوهی عظیم و مستقر در فضای گشوده شده گردد.

با تشکر:

تنظیم کننده متن: سمانه

گوینده: سمانه

منابع: برنامه ۹۲۷ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتابهای تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه های گنج حضور

پایان



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۲۷ گنج حضور، بخش پنجم

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۶

قبله را چون کرد دستِ حق عیان

پس، تَحَرّی بعد ازین مَرود دان

*تَحَرّی: جست‌وجو کردن، حقیقت‌جویی

به‌دلیل این‌که دستِ قدرتِ خداوند، قبلهٔ مرکز عدم و فضای گشوده‌شده را آشکار کرده و انسان با فضاگشایی به آن دسترسی دارد، از این پس جست‌وجو در ذهن برای یافتنِ قبله، کاری بیهوده است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۷

هین بگردان از تَحَرّی رو و سر

که پدید آمد معاد و مُستَقَرّ

*معاد: محل بازگشت، قیامت

*مُستَقَرّ: محلّ استقرار، جای گرفته، ساکن، قائم

آگاه باش، از جست‌وجوی قبله در ذهنت دست بردار، زیرا در این لحظه امکانِ زنده شدن به خداوند و استقرار با ریشهٔ بی‌نهایت برای تو پیش آمده است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۸

یک زمان زین قبله گر ذاهل شوی

سُخرهٔ هر قبلهٔ باطل شوی



*ذاهل: فراموش کننده، غافل

*سُخره: ذلیل و زیردست

اگر لحظه‌ای از این قبله فضای گشوده شده و استقرار در این لحظه ابدی، غافل شوی، به ذهن رفته، چیزهای این جهانی را به مرکزت می‌آوری و تحت سلطه و مسخره «هر قبله باطل» یعنی همانیدگی‌ها قرار خواهی گرفت.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۹

چون شوی تمییزده را ناسپاس

بجهداز تو خطر قبله شناس

*تمییزده: کسی که دهنده قوه شناخت و معرفت است.

*خطر: قوه تمییز، آنچه که بر دل گذرد، اندیشه

وقتی که نسبت به فضای گشوده شده و خرد زندگی که قدرت تشخیص و تمییز را به تو می‌دهد، ناسپاسی کرده، فضا را ببندی و مقاومت کنی، آن‌گاه قدرت تشخیص قبله اصلی یعنی مرکز عدم را از دست می‌دهی.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۳۰

گر از این انبار خواهی بر و بر

نیم ساعت هم ز همدردان مبر

*بر: نیکی

*بر: گندم



اگر از انبار خداوند، احسان و رزق می‌خواهی یعنی خواهانِ برخورداری از فضای گشوده‌شده، شادی بی‌سبب و انعکاس بیرونی آن‌ها که نعمت‌ها و محصولات نیک مادی است هستی، حتی برای نیم‌لحظه، از کسانی که در این راه معنوی هم‌درد تو هستند جدا مشو.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۳۱

که در آن دم که ببری زین مُعین

مبتلی گردی تو با بُسِ القَرین

*مُعین: یار، یاری کننده

*بُسِ القَرین: هم‌نشین بد

در آن لحظه که از این یاور، از فضای گشوده‌شده و یارانی که در این راه معنوی به زندگی زنده‌اند، جدا شوی، تو گرفتار بدترین همراه یعنی من‌ذهنی خواهی شد.

قرآن کریم، سوره زُخْرَف (۴۳)، آیه ۳۸

«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبُوسَ الْقَرِینُ»

«تا آنگاه که [انسان فضا باز کند، به زندگی زنده شده و] نزد ما آید، [به من‌ذهنی] می‌گوید: ای کاش دوری من و تو دوری مشرق و مغرب بود. و تو چه همراه بدی بودی.»

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۱۶۶

یک بدست از جمع رفتن یک زمان

مکر شیطان باشد، این نیکو بدان



*بدست: وجب

اگر برای یک لحظه به اندازه یک وجب از دوستانِ معنوی و مولانا دور شوی، نیک بدان که این امر از مکر و نیرنگ شیطان است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۴۸

هر که خوابی دید از روزِ اَلست

مست باشد در ره طاعات، مست

هر کس که از روزِ اَلست رویایی دیده باشد، یعنی فضا را باز کند، عملاً به الست اقرار کند و بگوید که از جنس زندگی هستیم، او در راه طاعتِ خدا مست و سرخوش است و ذوق اطاعت از اوامر فضای گشوده شده را دارد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۴۹

می کشد چون اشترِ مست این جوال

بی فُتور و، بی گمان و، بی ملال

چنین شخصی در راه زنده شدن به زندگی، همانندِ شتری مست این بارِ صبر و شکر و فضاگشایی را بی هیچ سستی و شکی بر دوش می کشد و «ملالی» به خود راه نمی دهد.

حافظ، دیوان غزلیات، غزل شماره ۱۵۲

مدعی خواست که آید به تماشاگه راز

دستِ غیب آمد و بر سینه نامحرم زد



مدعی من ذهنی می خواست که رازهای زنده شدن به خداوند را بداند و تماشا کند ولی دست غیرت خداوند بر سینه نامحرم من ذهنی زد، که تو نمی توانی به راز زندگی دسترسی پیدا کنی. [ما با عدم کردن مرکزمان و فضاگشایی کردن، محرم زندگی شده، رازهای زندگی را در این لحظه به گوش خود می گوییم.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۲۱۴

طالب است و غالب است آن کردگار

تا ز هستی‌ها بر آرد او دمار

خداوند بزرگ، طالب انسان و غالب بر مرکز اوست، تا دمار از روزگار همه کسانی که در ذهن به همانیدگی‌ها حس وجود داده‌اند، درآورد و آن‌ها را دچار غم و درد کند. [چراکه خداوند براساس قانون غیرتش اجازه نمی‌دهد که مرکز انسان جسم باشد.]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۲

آن سلیمان، پیشی جمله حاضرست

لیک غیرت چشم‌بند و، ساحرست

آن سلیمان، خداوند، نزد همه حاضرست. ولی غیرتش، چشم‌های من ذهنی را می‌بندد و جادو می‌کند. می‌گوید: اگر از جنس من باشی، مرکزت را عدم کرده و از فکر کردن خارج شوی در آن صورت، می‌توانی من را ببینی.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۳

تا ز جهل و، خوابناکی و، فضول

او به پیشی ما و، ما از وی ملول

*ملول: افسرده، اندوهگین



در حالی که خداوند نزد ماست، به سبب نادانی، غفلت و بیهوده گویی بر اساس همانیدگی‌ها، از او خسته و افسرده‌ایم، او را نمی‌بینیم و با مرکز همانیده، عاشق جسم‌ها هستیم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۴۷

غیرتش بر عاشقی و صادقی ست

غیرتش بر دیو و بر استور نیست

*استور: ستور، حیوان بارکش مانند اسب و الاغ و استر

خداوند نسبت به بنده عاشق و صادق خود، غیرت می‌ورزد. یعنی دوست ندارد که این قبیل بندگان بجز او بر دیگری نظر کنند. و گرنه خداوند بر چهارپا و دیو من‌ذهنی غیرت نمی‌ورزد. [به محض این که روی خودتان صادقانه و عاشقانه شروع به کار کردن کنید توجه خداوند به شما جلب شده، روی شما کار می‌کند و مرتب اشتباه‌ها و همانیدگی‌ها را نشان می‌دهد تا شما شناسایی کرده و به او زنده شوید.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۸۸

غیرت عقل است بر خوبی روح

پُر ز تشبیهات و تمثیل این نُصوح

*نُصوح: نصیحت‌ها

به سبب آن که زندگی بر حُسن و جمالِ هشیاری انسان غیرت می‌ورزد، هر چقدر که انسان فضا را بیش‌تر باز کند، غیرتش بیشتر می‌شود و او را رها نمی‌کند. بنابراین اگر انسان با چیزهای بیرونی همانیده شده و از جنس جسم شود مورد قبول زندگی نیست. این چنین مولانا نصایح خود را پُر از تشبیه و تمثیل کرده‌است.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۸۹

با چنین پنهانی کین روح راست

عقل بر وی این چنین رشکین چراست؟

*رشکین: غیور، رشک برنده

با این که روح یا هشیاری تا این درجه پنهان است، چرا عقل کل، خداوند، نسبت به آن تا این حد در غیرت است و آن را از دیدن های ذهنی می پوشاند؟

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۱۳

غیرت آن باشد که او غیر همه ست

آن که افزون از بیان و دَمَدَمه ست

غیرت خداوند، یعنی، خداوند غیر از همه موجودات است و اگر از جنس او نشویم و مرکزمان از جنس جسم و همانیدگی ها باشد، نمی توانیم او را ببینیم. خداوند از حد توصیف و بیان بیرون است و این کلمات و عبارات معمولی ما نمی تواند حق مطلب را ادا کند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۲۶

هرچه جز عشقست، شد مأکولِ عشق

دو جهان یک دانه پیشِ نَوَلِ عشق

*مأکول: خورده شده

*نَوَل: منقار



هرچیزی که غیر از عشق باشد توسط عشق خورده می‌شود. دو جهان، جهان فرم و جهان بعد از مرگ در برابر منقارِ مرغِ عشق مانند یک دانه است. اگر شما فضا را باز کنید این نیرو در شما کار کرده و هرچه را که ذهن نشان می‌دهد می‌خورد و غیر از جنس خدا چیز دیگری نمی‌ماند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۳

حُسنِ غریبِ تو مرا، کرد غریبِ دو جهان

فردی تو چون نکند از همگان فرد مرا؟

[وقتی فضا را در اطراف هرچیزی که ذهنم نشان می‌دهد می‌گشایم روی زیبایی تو را می‌بینم، از جنس تو می‌شوم] در این حالت زیبایی شگفت‌انگیز تو مرا غریب دو جهان کرده و من دیگر آن جهانی را که ذهن نشان می‌دهد قبول ندارم؛ حال چگونه فردیت و یکتایی تو مرا از دیگران جدا نکند؟! یعنی من به یکتایی تو نیز زنده خواهم شد و یکتایی تو ایجاب می‌کند من به تدریج از همانیدگی‌ها جدا شده و فقط به تو زنده باشم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۳

خفته از احوالِ دنیا روز و شب

چون قلم در پنجهٔ تقلیبِ رب

*تقلیب: برگردانیدن، واژگونه کردن

عاشق حقیقی شب و روز از احوال دنیا چشم فرو بسته و خفته است یعنی برایش مهم نیست در اطرافش چه می‌گذرد او مانند قلم در دستِ خداوند بوده و تسلیم اراده و خواست اوست و با نیروی قضا و کن‌فکان کار کرده و فکر و عمل می‌نماید.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۷۸

چون به من زنده شود این مُرده تن

جان من باشد که رو آرَد به من

[مولانا از زبان زندگی می گوید:]

هرگاه انسانی که در مردهٔ من ذهنی ست فضا را بگشاید و به زندگی ارتعاش کند و به من زنده شود یعنی هشیاری اش از همانیدگی ها آزاد گردد، این جان من است که به سوی خودم روی می آورد. به عبارت دیگر این خداوند است که در انسان به خودش زنده می شود.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۷۹

من کنم او را ازین جان محتشم

جان که من بخشم، ببیند بخششم

من جان انسانی را که در او به خودم زنده شده ام بزرگ و با عظمت می کنم. آن جانی که از طریق فضاگشایی به او بخشیده ام و از جنس حضور است بخشش مرا می بیند و سپاسگزار است. درحالی که من ذهنی نمی تواند آن را ببیند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۸۰

جان نامحرم نبیند روی دوست

جز همان جان کاصل او از کوی اوست

جان نامحرم من ذهنی که در اثر انقباض به وجود می آید قادر به دیدن روی خداوند نیست فقط جانی که از طریق فضاگشایی در انسان زنده می شود می تواند خدا را ببیند زیرا اصلش امتداد اوست.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴۹۷

که تأنی هست از رحمان یقین

هست تعجیل ز شیطان لعین

*تأنی: درنگ کردن، به آهستگی و آرامی کاری را کردن

زیرا تأنی یعنی فضاگشایی و سپردن خود به قانون تکاملی و تغییر زندگی حتماً از خداوند است و شتاب یعنی با عجله من ذهنی چیزی را عوض کردن از شیطان است. [به عبارت دیگر ما نمی‌توانیم با عجله به حضور برسیدم و همه را به حضور برسانیم بلکه باید با فضاگشایی به زندگی ارتعاش کنیم.]

حدیث

«التَّائِي مِنَ اللَّهِ وَالْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ.»

«درنگ از خداوند و شتاب از شیطان است.»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۵۰۰

با تأنی گشت موجود از خدا

تا به شش روز این زمین و چرخ‌ها

همان‌طور که کائنات از طرف خداوند طی شش روز تدریجاً به‌وجود آمد. خداوند روی انسان نیز با تأنی کار می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۵۰۱

ورنه قادر بود کو کُنْ فَيَكُونُ

صد زمین و چرخ آوردی بُرون



و الا خداوند می توانست با قانون کن فکان «باش و می شود» به همه چیز جامه هستی بپوشد و صد زمین و آسمان جدید بیافریند. به عبارت دیگر خداوند می توانست همه آدم ها را به یک باره به حضور برساند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۵۰۲

آدمی را اندک اندک آن همام

تا چهل سالش کند مردِ تمام

آن خداوند بزرگ انسان را تدریجاً به مدت چهل سال به کمال می رساند یعنی به بینهایت و ابدیت خود زنده می کند. پس اگر ما فضا را بگشاییم خداوند به تدریج روی مرکز همانیده ما کار می کند و ما باید صبر کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۵۰۳

گرچه قادر بود کاندِر یک نفس

از عدم پَران کُند پنجاه کس

و آلا خداوند می توانست در یک لحظه پنجاه انسان را به حضور برساند. [اما چنین نمی کند].

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸

گفتم که «ز آتشهای دل، بر روی مَفرشهای دل

می غلت در سودایِ دل تا بحرِ یَفْعَل ما یَشا؟»

*مَفرش: هر چیز گسترده، جای پهن کردن فرش

*غلّیدن: گردیدن چیزی بر روی خود یا روی سطحی



در پاسخ گفتیم: خداوندا، فضا را می‌کشایم و در آتش عشق یکی شدن با تو که بر بستر قلبم افتاده می‌غلتم و می‌روم تا «بحرِ یَفْعَلْ ما یَشا». یعنی می‌روم تا آنجا که خدا خواهد و او هر چه بخواهد همان می‌شود. او می‌داند و من با من ذهنی‌ام نمی‌دانم.

قرآن کریم، سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۲۷

«... وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ.»

«... و هر چه خواهد همان می‌کند.»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۵۰۶

این تائی از پی تعلیم توست

که طلب آهسته باید بی‌سُکُست

*بی‌سُکُست: بی‌وقفه، ناگسسته

این تائی، صبر، ملایمت و عجله نکردن برای تعلیم و تربیت توست، چراکه طلب بنده باید آهسته و به‌هم‌پیوسته باشد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۵۰۷

جو یکی کوچک که دائم می‌رود

نه نجس گردد، نه گنده می‌شود

برای مثال، جویبار باریکی که دائماً در جریان است نه نجس می‌شود و نه بوی تعفن می‌گیرد، همان‌طور ما هم باید مرتب فضا را باز کنیم تا جوی خرد و برکات زندگی از ما رد شود و عجله‌ای برای به حضور رسیدن نداشته باشیم چراکه تغییرات درونی و بیرونی با صبر و به آرامی صورت می‌گیرد.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۸۴۰

جَهدِ فرعونِی، چو بی توفیق بود

هر چه او می دُوخت، آن تفتیق بود

*تفتیق: شکافتن

چون کار و تلاش فرعون، بیهوده بود، هر چه می دُوخت از هم گسسته می شد، من ذهنی هم هر کاری که انجام می دهد بدون موفقیت بوده و جهد بیهوده است.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۶

سَعِیْکُم شَتّی، تناقض اندرید

روز می دوزید، شب برمی دَرید

*شَتّی: پراکنده

تلاش های شما پراکنده و گوناگون است و شما در دام تناقض گرفتار شده اید چنان که روز می دوزید و شب همان را پاره می کنید. به عبارت دیگر، وقتی که فضا را باز می کنیم، به ذهن می رویم و فضای گشوده شده را نگه نمی داریم.

قرآن کریم، سوره لیل (۹۲)، آیه ۴

«إِنَّ سَعِیْکُمْ لَشَتّی»

«که: همانا کوششهای شما پراکنده و گونه گون است.»



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۲۳

بنگر این گشتی خَلقان غرقِ عشق

اژدهایی گشت گویی حلقِ عشق

فضا را باز کن و به کشتی خَلقان یعنی من ذهنی مردم که در دریای عشق، فضای یکتایی غرق شده است، نگاه کن، این فضای گشوده شده مانند گلوی اژدهایی ناپیدا است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۲۴

اژدهایی ناپدید دلربا

عقل همچون کوه را او کهربا

فضای گشوده شده، همچون اژدهای ناپیدا و جذابی ست که عقل من ذهنی مانند کوه را مانند کهربایی به سوی خود می کشد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۲۵

عقل هر عطار کآگه شد از او

طبله ها را ریخت اندر آب جو

*طبله: صندوقچه

عقل هر عطار من ذهنی، که از عشق و یکی شدن با او آگاه شود صندوقچه همانیدگی هایی را که به مردم می فروشد و به آنها پز می دهد، در آب جو ریخته و مرکزش را عدم می کند.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۲۶

رَوِ کزین جو برنیایی تا ابد

لَمْ يَكُنْ حَقًّا لَهُ كُفُؤاً أَحَدٌ

ای رهرو عاشق، برو که تا ابد از جوی یکتایی بیرون نخواهی شد [کلید کار این است که با فضاگشایی در این جوی بمانی]، بهراستی که، این جوی فنا و بخشش ایزدی بی نظیرست، حقیقتاً هیچ کس همتای خداوند نیست، ما هم از جنس او هستیم و در جهان همتایی نداریم.

قرآن کریم، سوره اخلاص (۱۱۲)، آیه ۴

«وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُؤاً أَحَدٌ»

«و نه هیچ کس همتای اوست.»

با تشکر:

تنظیم کننده متن: فاطمه

گوینده: فاطمه

منابع: برنامه ۹۲۷ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتابهای تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق

